

چکیده‌ی تاریخ ایران

از کوچ آریایی‌ها تا پایان سلسله‌ی پهلوی

حسن نراقی

فهرست مطالب

۹.....	به جای «مقدمه‌ی چاپ دوم»
۱۳.....	پیشگفتار چاپ اول
۱۹.....	مختصری درباره‌ی «ایران زمین»
۲۳.....	سرآغاز تاریخ ایران
۲۴.....	چگونگی پیدایش زرتشت
۲۷.....	هخامنشیان
۲۷.....	کورش کبیر
۲۹.....	داریوش بزرگ
۳۰.....	خشایارشا
۳۱.....	اردشیر اول
۳۱.....	پایان کار هخامنشیان
۳۳.....	سلوکیان
۳۵.....	پارتیان (اشکانیان)
۳۵.....	فرهاد اول و مهرداد اول
۳۶.....	حکمرانی فرهاد دوم و مهرداد دوم
۳۶.....	سلطنت فرهاد سوم تا اردوان
۳۸.....	سرانجام اشکانیان
۴۱.....	ساسانیان
۴۱.....	پادشاهی اردشیر
۴۳.....	شاپور اول
۴۵.....	سلطنت هرمز و بهرام اول
۴۵.....	سلطنت بهرام دوم تا... مرگ هرمز
۴۶.....	شاپور ذوالاكتاف
۴۸.....	سلطنت اردشیر دوم تا بهرام گور

۴۹.....	سلطنت بهرام گور.....
۵۰.....	سلطنت یزدگرد دوم تا... مرگ قباد.....
۵۳.....	خسرو یکم.....
۵۵.....	سلطنت هرمز و خسرو پرویز.....
۵۷.....	سلطنت قباد دوم تا فرجام کار سلسله‌ی ساسانیان.....
۵۹.....	ظهور اسلام.....
۶۴.....	خلافت عبدالملک تا انقراض امویان.....
۶۷.....	خلافت عباسیان.....
۶۸.....	هارون الرشید.....
۶۹.....	خلفای بعد از هارون و مختصری درباره طاهریان.....
۷۳.....	صفاریان و سامانیان.....
۷۷.....	دیلمیان (آل بویه).....
۷۹.....	غزنویان.....
۸۱.....	سلطان مسعود غزنوی.....
۸۳.....	سلجوقیان (ترکان سلجوقی).....
۸۳.....	آلب ارسلان.....
۸۴.....	ملکشاه سلجوقی.....
۸۴.....	سلطان سنجر و انقراض سلجوقیان.....
۸۷.....	خوارزمشاهیان.....
۸۹.....	اتابکان.....
۹۱.....	حمله‌ی مغولان و انقراض خوارزمشاهیان.....
۹۵.....	ایلخانان.....
۹۶.....	غازان خان.....
۹۶.....	ألجایتو و بقایای ایلخانان.....
۹۷.....	تیمور لنگ.....
۹۹.....	تیموریان.....
۱۰۱.....	پیدایش سلسله‌ی صفوی.....
۱۰۲.....	سلطنت شاه اسماعیل صفوی (۱۴۹۹-۱۵۲۴ میلادی).....
۱۰۴.....	شاه تهماسب اول.....
۱۰۶.....	شاه اسماعیل دوم (۱۵۷۶ میلادی).....

- ۱۰۷ محمد خدا بنده
 ۱۰۷ شاه عباس کبیر!!
 ۱۱۱ شاه صفی (۱۶۲۹-۱۶۴۲ میلادی)
 ۱۱۱ شاه عباس دوم (۱۶۴۲-۱۶۶۷ میلادی)
 ۱۱۲ شاه سلیمان (۱۶۶۷-۱۶۹۴ میلادی)
 ۱۱۳ شاه سلطان حسین (۱۶۹۴-۱۷۲۲ میلادی)
 ۱۱۵ مختصری در مورد افغان‌ها
 ۱۱۷ یورش محمود افغان
 ۱۱۹ حکمرانی محمود افغان (۱۷۲۲ میلادی)
 ۱۲۰ حکمرانی اشرف و سرانجام او (۱۷۲۵ میلادی)
 ۱۲۳ سلطنت نادرشاه افشار
 ۱۳۱ حوادث بعد از مرگ نادر و ظهور سلسله‌ی زندیه
 ۱۳۷ قاجاریه
 ۱۳۹ فتحعلی شاه قاجار
 ۱۴۴ عهدنامه‌های خفت‌بار «گلستان» و «ترکمانچای»
 ۱۴۶ مرگ فتحعلی شاه
 ۱۴۷ جلوس محمد شاه
 ۱۴۸ ناصرالدین شاه قاجار (۱۸۴۸ میلادی)
 ۱۵۰ مختصری در مورد پیدایش «باب و بابیه»
 ۱۵۱ قتل امیر و ادامه‌ی سلطنت ناصرالدین شاه
 ۱۵۳ مظفرالدین شاه قاجار (۱۸۹۶ میلادی)
 ۱۵۶ محمدعلی شاه قاجار
 ۱۵۸ احمدشاه قاجار (۱۹۰۹ میلادی)
 ۱۶۳ سلطنت پهلوی اول
 ۱۶۶ پهلوی دوم
 ۱۶۹ تبدیل رژیم سلطنتی به جمهوری اسلامی

به جای «مقدمه‌ی چاپ دوم»

چاپ اول «چکیده‌ی تاریخ ایران» حداقل بنا به تشخیص ناشر، آن قدر از اقبال عمومی برخوردار شد، که اقدام برای چاپ دوم آن را توجیه کند. بعد از پخش کتاب، با عکس‌العمل‌های مثبت و منفی زیادی از سوی خوانندگان روبه‌رو شدم؛ شماری از آن‌ها در زمره‌ی آشنایان و به‌صورت شفاهی، و تعداد قابل ملاحظه‌ای نیز به‌صورت مکتوب مورد خطاب، و گاهی عتابم قرار داده بودند. صراحتاً باید عنوان کنم کتاب به مذاق بسیاری از آنان خوش نیامده بود، و مرا متهم به تخریب مفاخر گذشته کرده بودند. برای نمونه به تعدادی از این برخوردهای نسبتاً متفاوت می‌پردازم:

کتابم را برای تصحیح و راهنمایی خدمت استاد صاحب‌نامی بردم، با یادآوری و ذکر مرتب این که... نه ادعای تاریخ‌نگاری دارم نه حتی قصد شروع آن را؛ رفته بودم برای فرزند نوجوانم که متأسفانه به علت دوری از وطن تسلط چندانی به ادبیات فارسی ندارد، تاریخ خلاصه‌ای تهیه کنم تا کمی با گذشته‌ی سرزمین آبا و اجدادی‌اش آشنا شود؛ هرچه بیشتر گشتم کمتر یافتم، این شد که مجبور شدم خودم به فکر تهیه‌ی این خلاصه بیفتم. به قول معروف: نکردید... کردم! حالا هم اگر ایراد دارد که تازه‌واردی وارد این میدان بشود، دیر نشده، خودتان یک خلاصه‌ی بهتری تهیه کنید... ولی این کار را انجام بدهید. به هر حال از ایشان شرمندهم که با تمام محبتی که کردند نتوانستم برایشان شاگرد حرف‌شنویی باشم. خواننده‌ی عزیز دیگری نوشته بودند: پدرم از نسل نادرشاه بود و

در نتیجه من همیشه به این قسمت از تاریخ کشورمان با غرور خاصی می‌نگریستم، تا آنجا که هر وقت از خیابان تخت طاووس و کوه نور و... گذری داشتم، رگ نادری‌ام ضربان بیشتری پیدا می‌کرد! کتاب تو این دلخوشی را هم از من گرفت. به ایشان فقط می‌توانم عرض کنم: مفاخری که به اذعان خودتان با یک یادداشت به این کوتاهی و به این راحتی دستخوش حادثه بشود مطمئناً مفاخر ریشه‌داری نیستند. ما در همین تاریخ گذشته‌ی خودمان مفاخر بزرگ کم نداریم، اگر «واقع‌گرایی» را جانشین «احساس‌گرایی» کنیم مطمئناً خودِ مفاخر واقعی پیدایشان خواهد شد.

و در جای دیگر: اطلاعات تاریخی‌ام بیشتر بقایای بسیار کم‌رنگ آن چیزی است که در طول سال‌های مدرسه به اجبار و به خاطر گرفتن نمره‌ای آن‌هم در حد قبولی می‌خواندم؛ بعدها و در خارج از مدرسه وقتی که درصدد جبران این نقیصه برآمدم، هر بار که چشمانم به کتاب‌های قطور تاریخی می‌افتاد وحشت می‌کردم چه رسد به این که به آن‌ها نزدیک شوم... کتاب شما این فرصت را به من داد که تاریخ را در یک مجموعه‌ی محدود و در حد فرصت و علاقه‌ی خودم ببینم و به این وسیله امکان اشراف کلی بر تاریخ کشورمان برایم پیش آمد... .

از حسن نظر ایشان هم ممنون.

خواننده‌ی عزیز دیگری اخطار کرده بودند که: اصلاً به تو چه مربوط است! که درباره‌ی پادشاهان این مملکت این چنین اظهارنظر کنی؟!... حداقل انتظارم از این همه گفتمان‌های درهم‌وبرهمی که این روزها جریان دارد این بود که نسیمی هم به طرف ایشان ولو با زور! وزانده می‌شد که دیگر علی‌رغم اذعان من بر «بی‌ادعایی در تاریخ‌نویسی»، حق شهروندی‌مان را منکر نشوند و به من اجازه دهند که نظر شخصی‌ام را ابراز کنم.

ایراد دیگری که خیلی‌ها گرفته بودند، به کار بردن سال‌های میلادی بود در تمامی موارد، از جمله رخداد‌های مذهبی بود که به حق به کار بردن تاریخ میلادی درباره‌ی آن‌ها خیلی عادی نمی‌نمود. حقیقتش را بخواهید، من خودم همیشه از اینکه مجبور بودم تاریخ‌های گوناگون قمری و شمسی و میلادی را به یکدیگر تبدیل کنم در رنج بودم (حالا باز جای شکرش باقی مانده که دیگر تقویم شاهنشاهی به آن‌ها اضافه نشد) و نظر شخصی‌ام این بود و هنوز هم هست که با نزدیک‌تر شدن روزافزون ملت‌ها به یکدیگر، یک نوع گرایش و دسترسی به فرهنگی، به تعبیری محتاطانه، «فراملتی» شکل خواهد گرفت، یعنی دارد می‌گیرد، چه بخواهیم و چه نخواهیم. این یعنی یک روزی مردم دنیا مجبور خواهند شد از یکی از گاه‌شماری‌ها یا به عبارتی تقویم‌های موجود و شاید هم یک گاه‌شماری توافقی دیگر صحبت کنند و تعطیلات آخر هفته را، بر طبق توافق، در یک روز معین قرار دهند؛ ضمن اینکه این امید را دارم و آرزو هم می‌کنم که یک روزی همه‌ی مردم دنیا ساعت‌هایشان را مثل ما ایرانی‌ها در روزهای اول فروردین و مهر پس‌وپیش کنند، سال «نو»شان را هم همان مطابق نوروز ایرانیان جشن بگیرند. این باور من است که این اتفاق یک روزی خواهد افتاد؛ بنابراین ذکر تمامی حوادث را در این کتاب با تاریخ میلادی بیش از آنکه به حساب «غرب‌زدگی» ام بگذارید، به حساب «آسان‌خواهی و آسان‌سازی» ام بگذارید. بگذریم! یک نکته‌ی دیگر را هم باید توضیح بدهم و آن این که در چاپ اول حدود بیست و چند غلط چاپی در متن راه یافت، در این مورد تنها راهی که برایم باقی مانده این است که به نیابت از طرف ناشر از همه‌ی خوانندگانم عذرخواهی کنم و بگویم: اصلاً تقصیر از من بود!

در آخر، بر عهده‌ی خود می‌دانم که از زحمات استاد ارجمند جناب آقای دکتر عبدالحسین نوائی و همچنین دوست فرهیخته جناب مهندس

محمود طلوع که در تصحیح چاپ دوم این کتاب یاری بسیارم دادند
صمیمانه قدردانی و سپاسگزاری بنمایم.

ح.ن.

پیشگفتار چاپ اول

گویا تقدیر! بر این بود که بخش پایانی کتاب در دست تألیف جامعه‌شناسی خودمانی، خود تبدیل به کتاب مستقلى به نام «چکیده‌ی تاریخ ایران» گردد.

در انگیزه‌ی تهیه‌ی این چکیده سخنى ندارم جز اینکه بگویم حداقل برای خودم واجب بود که بدانم پدرم و جدم و اجداد آنها که بودند؟ چه حوادثی را از سر گذراندند و در چه شرایطی عمر خود را طی کردند؟ حال اگر این وجوب شامل دیگرانی هم شد، به قول معروف دیگر چه بهتر.

گفتنی است که در تهیه‌ی این وجیزه نه ادعایی بر تاریخ‌نگاری ابراز کرده‌ام و نه حتى صلاحیتی در این علم برای خویش قائلم. متون مستند و مبسوط مربوط به مقاطع مختلف تاریخی و یا شرح سلسله‌های حکومتگر گذشته که به دست استادان و مؤلفان تاریخ تهیه شده‌اند کم نیستند؛ من تنها کاری که کرده‌ام، خلاصه کردن این تاریخ بوده است.

بزرگوارِ خوش‌آوازه‌ای پیغام داده بودند که من چهل سال است در باب فلان قسمت از تاریخ کار می‌کنم و هنوز از عاقبت کار بیم دارم، چطور یک نفر چنین جرئتی به خرج می‌دهد (منظورشان همان پادرازی از گلیم بود) که تمامی تاریخ را می‌خواهد در چند صفحه بیاورد. گفتم: آخر من که قصد ساختن تاریخ را ندارم که این قدر طول بکشد. من فقط آنچه را که بوده است آورده‌ام، آن هم به صورتی کاملاً خلاصه، آن قدر خلاصه، در حد یک فهرست و توالی سلسله‌ها که جوانان مملکت (اعم از دیروزی و یا امروزی‌شان) با صرف چند ساعت وقت بتوانند به کلیاتی، تکرار

می‌کنم، صرفاً به «کلیاتی» از گذشته‌ی پر نشیب و فرازمان دست یابند. آن‌وقت اگر علاقه‌شان تحریک شد، دیگر باید این جزوه را کنار بگذارند و تاریخ بخوانند، چه عمر ما آدمیان به این درازی نیست که همه‌چیز را خود تجربه کنیم.

تصور قبلی من، تا قبل از تهیه این نوشته، این بود که این «چکیده نگاری» برای اولین بار انجام می‌پذیرد. ولی اخیراً به‌توسط دوستی مطلع شدم که گویا «دانشگاه ملی سابق» در سال‌های قبل از انقلاب به‌منظور تطابق سال‌های تاریخی رایج‌مان با سال‌های کم‌عمر و ناکام «تاریخ شاهنشاهی» اقدام به نشر چنین کتابی کرده است که تا امروز موفق به دیدن نسخه‌ای از آن نشده‌ام. در هر صورت به نظرم تفاوت چندانی نمی‌کند که این نوشتار اولین باشد یا حتی چندمین! مهم آن است که این چکیده به کار عده‌ای به‌ویژه نوباوگان و جوانان ما بیاید و آنان را مفید واقع شود...

در ادامه، خود را بی‌نیاز از ذکر چند نکته، ولو مختصر، به‌ویژه به خوانندگان جوان این کتاب نمی‌بینم:

اول اینکه تاریخ هر جامعه و هر کشوری صرفاً شرح حال بزرگان، امیران، پادشاهان و الزاماً شرح لشکرکشی‌های آنان و به‌تبع آن عیاشی‌ها و تعداد زنان حرم‌سراهای آنان نیست... و اگر در این کتاب عمدتاً بر شرح حال این بزرگان!! برمی‌خورید همان‌طور که قبلاً به آن اشاره شد به دلیل برداشتی است که من از مطالعه‌ی تاریخ سرزمین‌مان به‌منظور پیدا کردن علتی از علت‌های نابسامانی‌های امروزمین جامعه‌مان کرده‌ام و به آن پرداخته‌ام... والا در لابه‌لای سطور همین تاریخ پر از وحشت، اضطراب و تملق، کم نیستند مقاومت‌ها، دلیری‌ها و قیام‌های ملی در مقابل حکام مستبد و ظالم داخلی و نبرد و مقابله با مهاجمان و بیگانگان و دفاع از این سرزمین، که شرح آن خود می‌تواند جلوه و تصویر دیگری از تاریخ

کشورمان باشد... و همچنین است شرح چهره‌های انسانی و فرهنگی بسیاری که هریک در پایه‌گذاری تمدن جهانی و فرهنگ‌سازی تاریخ جهان نقش انکارناپذیری به عهده گرفته‌اند. رودکی، فردوسی، خیام، مولوی، ابن سینا و محمد زکریای رازی و ده‌ها متفکر و فیلسوف دیگر، تاریخ فرهنگی و علمی‌ای برای کشورمان به وجود آورده‌اند که خود روایت دیگری است از رویه‌های روشن همین تاریخ. آنجا که یعقوب لیث، این ایرانی به تنگ آمده از خفت تحمیلی اعراب، بر سر اولین شاعر پارسی‌گوی ایران محمد وصیف سگزی (سیستانی) فریاد می‌زند که چرا شعر به زبان بیگانه می‌سرایي و چیزی که من اندر نیابم چرا گفتن؟ و یا ایرانی بزرگ، حکیم طوس، ابوالقاسم فردوسی که با آفرینش شاهنامه‌اش پیوندی جاودانه و ابدی بین ایرانی و زبان فارسی در حال از بین رفتنش برقرار می‌کند و بابک خرم‌دینی که با مقاومت دلیرانه‌اش بیست و اندی سال خواب و خوراک را بر خلیفه حرام می‌کند و هزاران تن دیگر از این‌دست، واقعیت‌هایی است از تاریخمان در مقابل تاریخ ویرانگران و شمشیربه‌دستان و تشنگان قدرت...

دوم آنکه اگر سراسر تاریخ پادشاهان و امیران و حکام کشورمان را پر از شقه کردن، چشم درآوردن و قطع کردن دست، پا و زبان می‌بینیم، نباید این تصور غلط برایمان ایجاد شود که این شیوه و روش انحصاراً معمول شرق و کشورمان بوده است! واقعیتی است تلخ که تاریخ بشر، اعم از شرقی و یا غربی آن، مملو است از این‌گونه رسم و آیین‌های ملک‌داری!! و رعیت‌پروری!!... ماجراهای بردگان در رم باستان، جنایات بی‌شمار شیفتگان!! مسیح در اروپای در چند قرن پیش یا لینچ کردن سیاهان در امریکای دیروز، نشان می‌دهد که این گونه وحشیگری‌ها اولاً در آن دوران به علت تکرار، زشتیِ امروزی‌ن را نداشت، ثانیاً در سرزمین‌های به‌ویژه بزرگ به علت عدم دسترسی به امکانات امروزی و عدم توانایی در کنترل

سرزمین‌های تحت اشغال و یا حکومت، الزاماً! مجبور به اِعمال این گونه وحشیگری‌ها می‌شدند و این تنها در سرزمین ما نبوده است... جلوه‌های دیگری از این نوع اِعمال خشونت‌ها را حتی امروزه هم می‌توان در سرزمین حکومتگران ناتوان به‌راحتی مشاهده نمود.

سوم اینکه در شکل‌گیری و روند تاریخمان هرگز نمی‌توانیم نقش «موقعیت جغرافیایی» و حدفاصل قرار گرفتن آن را بین شرق و غرب، ولو با تعبیر مختلف، «چهارراه حوادث»، «پل پیروزی» و... همچنین شرایط آب و هوایی آن را نادیده بگیریم... وسعت قابل توجه آن، کمبود باران و آب، اندک بودن زمین‌های قابل کشت و کوهستان‌هایی با قابلیت فراوان پناه‌گیری، همه و همه در شکل‌گیری ویژگی‌های اجتماعی این کشور نقش داشته‌اند. این واقعیات را نه می‌توان و نه باید در ارزیابی تاریخمان و انهاد.

و اما مورد چهارم، از خوش خدمتی بعضی از بزرگان این سرزمین در مقابل تجاوزگران و غاصبان کشور - برمکیان در مقابل خلفای عباسی، خواجه نظام‌الملک در برابر سلجوقیان و عطا ملک جوینی در برابر مغولان - تصویری را در این کتاب ارائه داده‌ام که برداشت خود این حقیر است و لاجرم باید پای «چوب خوردنش» هم بایستم. ولی حقیقت این است که در مقابل این نگرش، نگرش دیگری هم وجود دارد که... اکثر این بزرگان با درایت و تدبیری که داشتند در حقیقت سپر بلایی بودند بین تهاجم کننده و مورد تهاجم و با جلب اعتمادی که معمولاً از قدرت غالب می‌کردند از تعدی بیش از حد پادشاه اشغالگر به مردم بی‌پناه جلوگیری می‌کردند و با باز نگاه داشتن دست پادشاه در اداره‌ی امور شخصی خود و اطرافیانش، عملاً حکومت کشور را در دست می‌گرفتند...

طرفداران این نگرش برای اثبات نظریه‌ی خود شواهد و مثال‌های زیادی ارائه می‌دهند که به‌راحتی همه‌ی آن‌ها را هم نمی‌توان نادیده گرفت. وقتی خواجه نصیرالدین طوسی، هلاکوی مغول را شخصاً به‌اتفاق همتای

ایرانی دیگر خود عطا ملک جوینی به بغداد می‌برد تا آخرین خلیفه‌ی بغداد را به دست وی نمدمال کند و انتقام ششصد و چند ساله خود را از فاتح دیروزی ولو به دست فاتح امروزی بگیرد... به هر حال یک‌کمی آرام‌کننده است. نمی‌توان منکر شد که این استدلال‌ها هم برای خودش جای تأملی باقی می‌گذارند، ولی وقتی وسعت املاک اکثر این بزرگان را به یاد می‌آورم حداقل من که سرِ نظر اولیه‌ام برمی‌گردم.

و بالاخره اینکه... وظیفه دارم که بگویم در تهیه‌ی این کتاب، افزون بر یاری یاران فرزانه‌ام به‌ویژه ادیب ارجمند منوچهر سعید وزیری، دکتر جانعلی، محمود صالحی و همچنین آقای دکتر فرهاد عطایی که از راهنمایی تک‌تکشان با نگرش‌های مختلف سود جسته‌ام، از منابعی که نامشان را در زیر می‌آورم استفاده فراوانی کرده‌ام.

۱. از زبان داریوش، اثر خانم ماری کخ، ترجمه‌ی دکتر پرویز رجبی؛
۲. تاریخ ادبیات ایران، اثر ادوارد براون، ترجمه‌ی فتح‌الله مجتبابی و غلامحسین صدری افشار؛
۳. تاریخ ایران، اثر حسن پیرنیا (مشیرالدوله)؛
۴. تاریخ ایران، اثر ژنرال پرسی سایکس، ترجمه‌ی سید محمد فخرداعی؛
۵. تاریخ جامع بهائیت، اثر بهرام افراسیابی؛
۶. تاریخ دروغ، اثر ابوالحسن رجب‌نژاد؛
۷. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، اثر محمود محمود (پهلوی)؛
۸. تاریخ شیعه و فرقه‌های آن، اثر محمدجواد مشکور؛
۹. تاریخ طبری، اثر محمد ابن جریر طبری، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده؛
۱۰. تاریخ عرب، اثر فیلیپ خلیل حتی، ترجمه ابوالقاسم پاینده؛
۱۱. تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان، اثر عبدالرفیع حقیقت؛
۱۲. روزشمار تاریخ ایران از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی، اثر دکتر باقر عاقلی؛
۱۳. روزنامه سفر جان مَلْکُم، اثر ویلیام هالینگری، ترجمه‌ی امیر هوشنگ امینی؛
۱۴. اسلام در ایران، اثر پتروشفسکی، ترجمه‌ی کریم کشاورز
۱۵. کتاب آبی (اسناد وزارت امور خارجه انگلیس)، به کوشش احمد بشیری؛

۱۶. رستم التواریخ، اثر محمد هاشم آصف، به اهتمام محمد مشیری.

۱۷. نامه‌ی نامور، محمدعلی اسلامی ندوشن.